

سعید یوسف: شاعری همیشه در راه^۱

نسیم خاکسار

داستان‌نویس و پژوهشگر

اول

سعید یوسف جزو شاعرانی است که جدا از داشتن چند جلد کتاب شعر در کارنامه شعری‌اش، در عرصه نقد و ترجمه شعر نیز فعال بوده است. برای نمونه، نوعی/ز نقد بر نوعی/ از شعر کتابی در بررسی شعر سال‌های دهه ۱۳۵۰، دوران سیاهکل و دوران

این نوشته برگرفته از گفتاری است که در کنفرانس "شعر تبعید در ایران در بعد از انقلاب ۵۷" در دانشگاه لیدن هلند در نوامبر ۲۰۱۹ ایراد شد.

Nasim Khaksar, "Saeed Yousef: A Wayfaring Poet," *Iran Namag*, Volume 5, Number 2 (Summer 2020), 153-163.

نسیم خاکسار <n.khaksar@yahoo.com> در دانشسرای تربیت معلم اصفهان و همدان تحصیل کرده است. تا اولین بازداشتش در ۱۳۴۶، در روستاهای آبادان و بویر احمدی آموزگار بود. فعالیت‌های ادبی‌اش را در داستان‌نویسی از سال ۱۳۴۴ آغاز کرد. پس از انقلاب، مجبور به ترک وطن شد و در هلند اقامت گزید. در دهه ۱۹۹۰ برای چند سال در بنیادهای تئاتری در هلند و نیز دانشکده زبان‌های شرقی در اوترخت، با سمت نویسنده مهمان، کار و تدریس کرده است. از او در زمینه‌های گوناگون داستان کوتاه، رمان، نمایشنامه، شعر، ترجمه، سفرنامه و نقد ادبی حدود ۳۱ جلد اثر منتشر شده است. دو مجموعه داستان *بقال خرزویل* و *بین دو در و رمان بادنها و شلاق‌ها* و یک مجموعه نمایشنامه با نام *زیر سقف* و سفرنامه *سفر تاجیکستان* و کتاب شعری از او با نام *زیبا باش* به زبان هلندی منتشر شده‌اند. شماری از داستان‌ها و مقاله‌های او به زبان‌های سوئدی، آلمانی و انگلیسی و فرانسوی در گزیده‌های داستانی و جنگ‌های ادبی ترجمه و چاپ شده‌اند. او تاکنون موفق به دریافت دو جایزه ادبی شده است: دیپلم افتخار بهترین کتاب برای نوجوانان (پراگ، ۱۹۸۰) و جایزه بین‌المللی نویسندگان آزاده جهان از بنیاد لیلیان هلمن و دشیل همت (نیویورک، ۱۹۹۲).

غلبه شعرهای سیاسی با تکیه عمده بر شعر سعید سلطانیپور است.^۲ در عرصه ترجمه شعر، ترجمه اشعاری از برتولد برشت در کتابی با نام *سرودهای ستایش و اشعار دیگر* از کارهای اوست.^۳ برای دوره‌های نیز در سال‌های تبعیدش به مسئولیت و سردبیری او مجله شعر در چند شماره منتشر شد که مجله‌ای بود تأمل‌برانگیز در عرصه کار مطبوعاتی اهل ادب در خارج از کشور. از ویژگی‌های دیگر سعید یوسف باید بر این نکته نیز تأکید کرد که او از زمره شاعران نوسرایی است که به خوبی با جنبه‌های گوناگون شعر کلاسیک ایران آشناست و در سرودن شعر در اوزان عروضی نیز دستی توانا دارد. سعید یوسف به زبان‌های انگلیسی و آلمانی مسلط است و در حال حاضر استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه شیکاگو است. او هنوز پیگیر و کوشا شعر می‌نویسد و در شعرهایش با ما در گفت‌وگوست. منظور از «ما» آن مایی است که در این پرتاب‌شدگی به بیرون یا به تبعید در موقعیت‌های متفاوتی به سر می‌بریم. این موقعیت‌ها در شعرهای سعید یوسف بازتاب پیدا کرده که با توجه به دوره‌های زمانی نوشتن شعرهایش به برخی از آنها نگاهی می‌اندازم.



سعید یوسف (راست) و نسیم خاکسار (چپ)، لیدن هلند، ۲۰۱۵.

سعید یوسف از نسل شاعران و نویسندگان این نسلی است که در دوره‌های از زندگی‌شان با اینکه از پنجره هنر و ادبیات و شعر و داستان به جهان و سیاست نگاه

^۲ سعید یوسف، *نوعی از نقد بر نوعی از شعر: بررسی شعر دوران سیاه‌کَل و شعر سعید سلطانیپور* (آلمان، زاربروکن: انتشارات نوید، ۱۳۶۵).

^۳ برتولد برشت، *سرودهای ستایش و اشعار دیگر*، ترجمه سعید یوسف (پاریس: انتشارات خاوران، ۱۳۶۴).

می کردند، در قلمرو مبارزه سیاسی نیز فعال بودند. نسلی که از آن به نسل چریک یا نسل مبارزه‌های چریکی یاد می‌کنم. او در شعری بلند از روزهای مهر و دل‌بستگی‌اش به این نوع مبارزه تصویری آرمانی و روشن به دست می‌دهد:

سایه‌ای می‌جنبد
کسی آنجا اعلامیه به دیواری می‌چسباند
پیش‌تر می‌روم و می‌گویم: خسته نباشید رفیق
وقت خوبی گویا آمده‌اید
که هوا ابری و شب و تاریک است
چشمکی می‌زند و می‌گوید: حیف که سرد است،
بیایید رفیق
ناشتایی را با هم بخوریم
خانه تیمی ما نزدیک است.^۴

شاعران و نویسندگان این نسل به سبب همین نگاه و عمل‌شان یا اعدام و تیر باران می‌شدند یا پایشان به زندان و تبعید کشیده می‌شد. سعید یوسف به تبعید پرتاب شد. او در یکی از شعرهایش دربارهٔ هنگامی که از ایران گریخت تصویری از حال و احوال خود و پیرامونش در لحظه عبور از مرز عرضه می‌کند که ماندنی است.

قزل کند

اندکی مانده بدان تیغه کوه
رفته تا زانو در برف فرو
نیم‌چرخ بزن آنجا
زیر پایت را یک لحظه ببین
لکه‌ای کوچک شاید بتوان دید آنجا، آن پایین

آن قزل کند است.
واپسین منزل در میهن دل‌بند است.

دود سرگین، بوی قورمه
شبههٔ اسب، صدای سگ

^۴ سعید یوسف، "بمب"، در *ز آن ستاره سوخته دنباله‌دار* (آلمان، زاربروکن: انتشارات نوید، ۱۳۶۳)، ۱۰۷.

عکس "آقا" و "امید امت" بر دیوار
دو کلاشینکف در گنج اتاق
برنوبی کهنه نهان زیر تشک
پیشمرگی با یک چایی داغ

آن قزل کند است
واپسین منزل در میهن دلبند است.

پایت اما نشود سست، که زود
در چنان شیب مهیب
زیر پایت را شک خواهد رفت
اشک را واپس زن، گریه فروخور، ورنه
باد با پهنه شمشیرش بر گونه تو خواهد کوفت
پس قدم پیش نه و بالاتر گام بزن
با سری سوزان از یاد وطن:

آن قزل کند است
واپسین منزل در میهن دلبند است.^۵

این شعر را می‌توان یکی از نمونه‌های شعری سعید یوسف از حیث تأکید بر زبان مستقل شعری‌اش در نظر گرفت: شعری عینیت‌گرا و جزئی‌نگر و سرشار از تصویرهایی روشن از محیط بیرونی که می‌توان چون تابلویی نقاشی آن را در برابر چشم دید و به تصور و خیال درآورد. زبان این شعر زبان راحتی است و از پیرایه‌های لفظی، که لفظ را به منظور ارسال پیام و معنا مطمئن کند، چنان که در شعر کلاسیک ما فراوان است، هیچ اثر و نشانه‌ای در آن نیست. حتی وقتی به ضرورت حس فردی در حال ترک وطن شعر در یک لحظه با گفتن اینکه "اشک را واپس زن، گریه فروخور،" ممکن است بیانی رمانتیک و توضیحی بیابد، تصویری قوی در دنباله آن می‌آید، "ورنه، باد با پهنه شمشیرش بر گونه تو خواهد کوفت،" و شعر را از آن حالت و زبان بیرون می‌آورد. نخست باد را در بیرون حس می‌کنیم که در لحظه فرار در کوهپایه‌ها چون پهنه شمشیری آماده است که بر گونه ما بکوبد و بعد معنایی دیگر به آن می‌دهیم.

^۵ سعید یوسف، "قزل کند"، در *زآن ستاره سوخته دنباله‌دار*، ۲۱۷.

این شعر به علت ویژگی‌هایی زبانی چون عینیت‌گرایی، جزئی‌نگری، سرشاری تخیل و تصویرهایی روشن از بیرون در شعر امروز، شعر مدرن و معاصر یا شعر نو جای دارد؛ مکتبی در ادبیات شعری ما که بی‌درنگ نام نیما و اخوان و شاملو و فروغ را به یادمان می‌آورد. سعید یوسف بعدها در شعری با مایهٔ طنز وضع و حالش را در پرتاب‌شدگی‌اش به خارج چنین به کوتاهی شرح می‌دهد:

خارج

— چگونه‌ای در خارج؟

— چطور بگویم؟

مثل قطاری از خط خارج شده

که سر به صحرا بگذارد.

— چه می‌کنی در خارج؟

— چطور بگویم؟

هر روز ساز خود را برمی‌دارم

و نم‌نمک خارج می‌زنم.

— چگونه می‌بینی خارج را؟

— چطور بگویم؟

چیزی است خارج از من، می‌فهمی؟

خارج از من.

— چگونه می‌یابی خود را؟

— خارجی

بی‌تردید خارجی.^۶

دوم

سعید یوسف را می‌توان هم شاعری درون‌گرا دانست و هم برون‌گرا. می‌توان هم به جنبه‌های طنز در کار او نظر داشت و هم به جنبه‌های جدی و سیاسی و اجتماعی

^۶ سعید یوسف، "خارج"، در تأملی در راه: گزینۀ اشعار ۱۳۴۶-۱۳۷۱ (تهران: انتشارات صدا، ۱۳۷۲)، ۴۸-۴۹.

آثارش. گاهی بسیار حسی و تا حدی رمانتیک است و گاهی کفه خردگرایی در شعرهای او سنگین است. او در هر حال نه فقط در یک قالب شعری، خواه نو و خواه کلاسیک، خانه‌ای همیشگی برای خود نساخته و نمی‌سازد، بلکه در همان جنبه‌هایی هم که برشمردم در یک جا نمانده و نمی‌ماند. شعر برای او نوعی جستجو است؛ جستجو در کشف قالب‌های شعری و انکشاف حس‌ها و اندیشه‌های خود در هر کدام از این قالب‌ها. او در یکی از کتاب‌های شعرش با نام /ز بوته بوطیقا، که بنا بر عنوان کتاب پرداختن به ساختار شعر و قالب‌های آن مورد نظر شاعر است، در چند رباعی با نام ”رستاخیز کلمات“ شمه‌ای از نظرات خود نسبت به شعر را بیان می‌کند. در رباعی نخست، از برخورد متفاوت ”نظم“ و ”شعر“ با کلمه یا کلمات در ساختار هر کدام می‌گوید:

گر نظم‌گزینش و تمیز کلمه‌ست
شعر آن لحظات رستاخیز کلمه‌ست
از مرکز آن یک ار‌گریز کلمه‌ست
در مرکز این جان عزیز کلمه‌ست^۷

در رباعی دوم به ”آن“ یا به ”لحظه“‌ای که شاعر در هنگام سرودن به آن دست می‌یابد اشاره دارد:

هر شعر شکار لحظه‌ای پا به گریز
وز عاطفه، آشکار و پنهان، لبریز
وز برق و جلای تازه هر واژه
افتاده در آن غلغله رستاخیز^۸

در رباعی سوم، بر این موضوع تأکید می‌کند که در شعر امروز هرگونه کلمه‌ای اجازه ورود دارد:

از شعر نشان ز فکر والاش مجوی
وز لفظ خوش و خیال زیباش مجوی
این آجر و لنگه کفش و عینک شعرند
تنها تو به کوه و دریاش مجوی^۹

^۷ سعید یوسف، ”رستاخیز کلمات“، در /ز بوته بوطیقا: اشعار پوئولوژیک (لندن: اچ. اس. مدیا، ۱۳۹۵)، ۳۴.

^۸ سعید یوسف، ”رستاخیز کلمات“، ۳۴.

^۹ سعید یوسف، ”رستاخیز کلمات“، ۳۸.

سعید یوسف همین نظر را با صراحتی بیشتر در متنی تکرار می‌کند که دربارهٔ نقد و نظر دیگران از شعر اسماعیل خوبی نوشته است: ”در جهان امروز، در شعر فرنگی، تقلید صدای قورباغه و سگ و شغال را هم می‌توان شعر نامید و بی‌واهمه چاپ کرد. پس بگذارید مملکت شعر ما هم نه مرزی داشته باشد و نه مرز داری عبوس، نه ویزایی بخواهد و نه کسی را ’دییورت‘ کند و به جرم داشتن رنگ و بوی متفاوت به کشورهای دیگر بفرستد.“ چند سطر پایین‌تر می‌نویسد: ”ما دیگر در شعر امروز، برخلاف شعر سنتی، نه کلمات شعری و غیرشعری داریم و نه مضامین شعری و غیرشعری. هر واژه و هر مضمونی در شعر امروز راه دارد؛ تنها باید به شکل درست به کار گرفته شود.“^{۱۰}

در رباعی آخر از چگونگی شعر خودش می‌گوید:

شعری است مرا تهی ز پیرایه و زیب
در جمع خودآراستگان مانده غریب
هیچش نه به هنجار و فرازش چو نشیب
وز خون دلی یافت وجودش ترکیب^{۱۱}

سوم

سعید یوسف اهل خراسان است. خراسانی بودن او را گاه از نظر توجه به زبان و اندیشه و دلبستگی به روایت به شعرهای ناصر خسرو، از شاعران کلاسیک، نزدیک کرده است و گاه به شاعران معاصر این خطه از جمله مهدی اخوان ثالث و اسماعیل خوبی؛ شاعرانی تأثیرگذار بر شعر او. البته او در شعری خطاب به نیما یوشیج به طنز می‌گوید اندکی از ایرج میرزا هم در او هست:

فرق من با تو همین است که من
اندکی بانمکم نیما جان
چیزی از ایرج هم در من هست
(مثلاً قطر شکم نیما جان)

با این همه، او با توجه به آثار و نوع برخوردش با جهان و با شعر زبان و جهانی مستقل

^{۱۰} سعید یوسف، ”جدال با مدعی ثانی“، در *جان دل شعر: نگاهی چند به شعر اسماعیل خوبی*، گزینش و ویرایش صمصام کشفی (امریکا، جورجیا: انتشارات بنیاد اسماعیل خوبی، ۱۳۸۱)، ۲۷۵-۲۷۶.
^{۱۱} سعید یوسف، ”رستاخیز کلمات“، ۳۶.

دارد. منظورم از زبان مستقل برخورداری خاص با دستور زبان فارسی و حذف کلمات و فعل و فاعل در شعر نیست، که اکنون رسم بسیاری از شاعران شده است، بلکه تأکید بر رفتاری در شعر است که سعید یوسف برای توسعه خیال و آشکارسازی اندیشه نهنان در شعرش انتخاب می‌کند یا پیش می‌گیرد. برای مثال، با خواندن شعرهایی از شاعرانی چون سهراب سپهری و اخوان و شاملو و فروغ به راحتی می‌توان با زبان و کلمات ویژه‌ای که برگزیده‌اند و نحوه نشانیدن این کلمات در گزاره‌هایی که حس‌ها و اندیشه‌ها و مفهوم‌هایی متفاوت خلق می‌کنند، تفاوت جهان آنها را در شعر دید. سعید یوسف در شعری با نام “سعید یوسف فرمودید؟”^{۱۲} ضمن بیان تأثیرپذیری خود از چند شاعر مانند نادرپور، اسماعیل خوبی، احمد شاملو و فروغ و نیز عادی بودن این موضوع در بین شاعران، به طنز می‌گوید با همه این تأثیرپذیری‌ها اهل لگدپرانی است و در هیچ کدام از این دایره‌ها نمی‌گنجد:

نخیر، بنده الاغم،
یعنی نه به دست،
لگدی می‌اندازم
و گاه شعری می‌سازم
و می‌زنم خرغلتی در آن به عَر و تیز.^{۱۳}

سعید به سبب جهان‌بینی، مطالعات و اندیشه‌ورزی‌هایش در خصوص شعر دیروز و امروز و باورش به حفظ وزن یا آهنگین بودن ترکیب کلمات در شعر، معمولاً جدالی آگاهانه و از روی فکر با مضمون‌های متفاوت حسی و عاطفی یا آنات وجودی خود در شعر دارد. این مضمون‌ها خواه اجتماعی و سیاسی باشند، خواه عاطفی و حسی، خواه حال و هوایی فلسفی و اندیشه‌ورزانه به خود بگیرند یا در حال و هوای طنز باشند می‌توان گفت تقریباً در همین دایره از جدال جا می‌گیرند. البته این حرف به این معنی نیست که شاعر به “آن” یا “رستاخیز ناگهانی” در وجودش بی‌توجه است. “آن” در بسیاری از شعرهای او موتور یا نیروی اصلی حرکت است، اما شاعر تا آن جایی که بتواند مهارش را متعلقانه در دست گرفته و رهبری‌اش می‌کند. انگار می‌خواهد بگوید ما با جهانی نظام‌مند روبرویم که همه‌چیز آن نظام‌مند است: بدی، خوبی، بی‌عدالتی‌ها و نیز شور و عشق‌هایش. حال که به چنین جهانی پرتاب شده‌ایم، او می‌خواهد برای نشان دادن وقایع و زمان و زمانه‌ای که در آن

^{۱۲} سعید یوسف، “سعید یوسف فرمودید؟” در *از بوته بوطیقا: اشعار بوئتولوزیک*، ۶۳.

^{۱۳} سعید یوسف، “سعید یوسف فرمودید؟” ۶۴.

لحظة شعری احساس و به آن اندیشه می‌کند با شعر ساعت دقیقی بسازد که چرخ‌دنده‌هایش خوب کار کند؛ زمان و زمانه‌ای که فلسفه و شعر و تکنیکش به این حد رسیده است.

نمونه شاخص شعر سعید یوسف را می‌توان در شعر "رد پا" دید:

رد پا

می‌توان گاهی مردد شد.

رد پای هست؛ شاید رد پاهایی؛

نیز، می‌دانیم،

رد پا را هست معنایی:

رد پا یعنی که از اینجا کسی رد شد

رد پا، ردی است از تنها یکی گام و همین، اما؛

بی‌خبر از گام‌های دیگرست و آنچه‌ها کاندرا پی‌اش آید:

می‌رسد شاید به راهی، شاید اما پرتگاهی، حفره‌ای، چاهی.

اندکی آیا دچار شک نباید شد؟

ور کسی شک کرد، باید طرد کرد او را و باید گفت مرتد شد؟

رد پا یعنی که از اینجا کسی رد شد.

با تو از یک گام می‌گوید که لرزان بوده یا محکم؛

بوده از یک مرد یا زن؛ با تانی یا شتابان یا تفرج‌گر.

هست در هر رد پای سمت و سویی نیز،

رنگ و بویی هم.

هست گاهی رد پای از عزیزی، آشنایی، هم‌رهی، یاری.

ما نمی‌دانیم، اما تا کجا رفته ست.

اندکی آن سوترک شاید که دیواری

راه بر او بست- یا با مانعی دیگر

راه او سد شد

وان سرود سرخوشی یک آه ممتد شد.

رد پا یعنی که از اینجا کسی رد شد.^{۱۴}

^{۱۴} سعید یوسف، "رد پا" در *ومن در چشم خرگوشم* (امریکا، واشینگتن دی.سی.، نشر پرسا، ۱۳۹۶)، ۱۳.

شعر زبان راحت و روشنی دارد و آرام آرام همچنان که پرسش می‌آفریند جلو می‌رود و حجم می‌گیرد. در پایان به همان لحظه نخست برمی‌گردد که ما را برابر رد پای نگه داشته و وادار به اندیشیدن کرده بود. این که شعر از نظر مضمونی شعری از رابرت فراست را به یاد می‌آورد یا با گام به گام جلو رفتنش در پرسشی که برانگیخته یاد شعرهایی از برشت و نوع نگاه او در شعر و ادبیات نمایشی را زنده می‌کند یا گاه اخوان ثالث را در یکی دو سطری که حال و هوای زبانی او را به خود گرفته، همه ممکن است درست باشند و درست نباشند. آنچه هست مکث‌های ویژه سعید یوسف در این شعر است، آمیخته با ویژگی‌های شعری خودش و حفظ وزن و زنگ قافیه‌هایی در آخر چند مصرع، مانند ”مردد شد“ و ”رد شد“ یا ”پاهایی“ و ”معنایی“ که چون هشدار برای فکر کردن بیشتر در این سفر ما را گام به گام با او همراه می‌کند.

چهارم

سعید یوسف شاعری است جستجوگر و به نقل از خودش در شعری با نام ”همیشه در راهم“، شاعری است همیشه در راه. شاعری که همچنان پویان و ”جویان“، در نقد و شعر، در کار آفرینش است و هر بار در شعری لبهٔ کت یا دامن ما را می‌گیرد یا در کافه‌ای کنارمان سر میز می‌نشیند و وادارمان می‌کند برای یک لحظه بایستیم تا به جهانی که او دیده یا پاره‌ای از هستی خود و ما را در چشم به هم زدنی به تماشا نشسته و روی آن مکث کرده است، نگاه و تأمل کنیم:

همیشه در راهم

همیشه در راهم من — نمی‌رسم هرگز.

همیشه کوتاهم من —

و میوه بر شاخ است.

همیشه در جویم، جویانم.

روان‌تر از من پیدا نمی‌کنید.

به آب می‌مانم.

و جای خالی اگر هست، می‌نشینم

کنار تان سر میز

دو شعر می‌خوانم.^{۱۵}

^{۱۵} سعید یوسف، ”همیشه در راهم“، در: از بوتۀ بوطیقا: اشعار پتولوژیک، ۳.

ششم

شاعران و نویسندگان ایران بعد از سالی تلاش برای حفظ و زنده نگه داشتن کانون نویسندگان در سال ۱۳۷۳ بیانیه‌ای با عنوان "ما نویسنده‌ایم" منتشر کردند و خواستار آزادی اندیشه و بیان شدند. تأکید بر نویسنده بودن برای آنها به این معنا بود که تشکیلات سیاسی نیستند. شاید می‌اندیشیدند که این تأکید آنها را از بلای سانسور و بیداد حکومت مصون نگه می‌دارد، که چنین نشد. پس از انتشار این بیانیه، شماری از این نویسندگان به دست مأموران امنیتی رژیم به قتل رسیدند و برخی راهی تبعید شدند.

سعید یوسف پس از این قتل‌ها در شعری با نام "ما نویسنده نیستیم" برای آنکه حکایت دردناک شاعر و نویسنده بودن و چگونه نوشتن را در جامعه‌ی استبدادزده‌ی ما در زیر سایه‌ی تبر حکومت جمهوری اسلامی بی‌هیچ پیرایه و زیب و زیور لفظی نشان دهد، آگاهانه به این شعر ساختاری بیانیه‌ای داده است. گریز شاعر از به کارگیری نمادهای تحمیلی سانسور در هنگام پروازهای حسی و عاطفی و اندیشناکی، وقتی شاعران در وطن معمولاً مجبورند از آنها چون پوششی برای مخفی نگه داشتن حرف‌هاشان استفاده کنند، جلوه‌ای از شعر در تبعید را نشان می‌دهد.

ما نویسنده نیستیم

برای قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای

ما نویسنده نیستیم/ ما بشر نیستیم/ ما جنایت کرده‌ایم/ ما زنا کرده‌ایم/
ما زنا زاده‌ایم/ ما به مردم خیانت کرده‌ایم/ ما به میهن خیانت کرده‌ایم/
ما به جاسوسی پرداخته‌ایم/ ما به دام شیاطین افتاده‌ایم/ ما به قران تف
انداخته‌ایم/ ما به زندان نرفته‌ایم/ چشممان را نبسته‌اند/ تازیانه نخورده‌ایم/
در دهانمان نشاشیده‌اند/ ناخن‌هامان را نکشیده‌اند/ دنده‌هامان را
نشکسته‌اند/ پهلومان را ندریده‌اند/ تیر در مغزمان خالی نکرده‌اند/ لاشه‌مان
را در خیابان نینداخته‌اند/ ما به مرگ طبیعی مرده‌ایم/ ما به ضرب چاقوی
یک ناشناس مرده‌ایم/ ما به خاطر یک بسته اسکناس مرده‌ایم/ ما هفته
قبل مرده‌ایم/ ما دیروز مرده‌ایم/ ما ساعت پنج امروز مرده‌ایم/ اصلاً ما
نمرده‌ایم/ اصلاً چه فرق می‌کند؟/ حالا مگر چقدر مهم است؟/ حالا مگر ما
چه گه‌ی بوده‌ایم؟/ ما شرف نداریم/ ما وطن نداریم/ ما نویسنده نیستیم.^{۱۶}

^{۱۶} سعید یوسف، "ما نویسنده نیستیم"، در و من در چشم خرگوشم، ۳۷.

ایران‌نامه

فصلنامه

ایران‌شناسی

ویژه‌نامه استاد بدرالزمان قریب

سال ۴، شماره ۳-۴، پاییز وزمستان

۲۰۱۹/۱۳۹۸

